

## فهرست واژه‌های فارسی

آزوری - ۲۸	[آس]-انی گرفتن - ۴۹
آزوری کردن - ۳۳	آب آختن - ۷۳
آزوری کردن - ۳۵	آتش در هیزم اوکندن - ۶۶
آسایانیدن - ۴۲	آتش واشوریدن - ۷۱
آسمانه - ۵۶	آجاریدن - ۲۹
آسیای کردن - ۵۹	آختن - ۷۳
آشتی کردن - ۸۳	آخو - ۵۶
آغاز آفرینش کردن - ۶۶	آدینه - ۶۹
آف - ۵۲	آراستن - ۹۱
آگاهی دادن - ۸۴	آرامیدن - ۷۶
آگورکردن - ۵۰	آرزو - ۲۷
آمدیدن - ۶۴	آرزو بردن - ۷۳
آوادان کردن - ۸۷	آرزو خواستن آبتن - ۳۶
آواریدن - ۵۹	آرزوا بُدن - ۵۹
آوُند - ۵۸	آرزومند شدن - ۵۸
ابسویستن (?) - ۵۶	آروغ دادن - ۴۸

افتیدن - ۷۲	احرام گرفتن - ۶۸
افتیدن - ۸۰	ادا کردن - ۶۶
افتیدن - ۹۱	ارزانی شدن - ۸۱
افروزانیدن - ۴۰	اُرس هُوَهشتن - ۵۶
افروزانیدن - ۴۵	از بر خود سخن گفتن - ۹۱
افسرد کردن - ۲۸	از حال بگردیدن - ۹۰
افسوس کردن وا یکدیگر - ۹۲	از حد بر گذشتن - ۴۱
افشردن - ۵۲	از خلق بریدن - ۹۰
افکندن - ۶۶	از دست ببردن - ۶۸
افکندن - ۶۸	از کسی حذر کردن - ۷۴
افکندن - ۶۹	ازار وربستن - ۶۴
افکندن - ۷۰	اسب بتاختن - ۵۵
افکندن - ۷۴	استبر شدن - ۶۰
امید داشتن - ۷۷	استوار شدن - ۷۸
انبارده کردن - ۴۰	استوار کردن - ۶۷
انبازی کردن - ۳۴	استون فراز نهادن - ۳۸
انبرده گن شدن - ۳۵	استه آوردن - ۶۶
انبویانیدن - ۴۳	اسکازیدن - ۶۹
انبوییدن - ۳۰	اشکم - ۴۱
اندام اندام کردن - ۶۹	اشکیزیدن - ۴۹
اندر افتادن در چیزی - ۴۸	اشنوا - ۴۵
اندر خواستن - ۴۶	اشنیدن - ۳۹
اندر گرفتن کار - ۳۴	اصلع شدن - ۷۷
اندر یابانیدن خواستن - ۳۸	اف (آف؟) بخوردن همه - ۶۵
اندر یافتن - ۳۵	افتادن - ۹۲

۸۳ - باد سخت شدن	۴۱ - اندر رسیدن
۲۹ - بادادن	۸۹ - اندرز کردن
۶۱ - بادژنام	۴۶ - اندر یابانیدن
۶۶ - باز ایستادن	۸۴ - اندک
۹۲ - باز داشتن	۹۳ - انگشت بشکستن
۲۸ - باز دست چپ آمدن	۴۳ - اوام
۷۶ - باز آمدن	۵۴ - اوام
۴۸ - باز جست کردن	۶۴ - اُراشتن
۴۸ - باز جست کردن	۹۱ - اُراشتن
۴۶ - باز داشتن	۷۳ - اُزایستن
۲۹ - بازدن	۵۴ - اوزون
۳۷ - باز زده شدن	۶۶ - اوزون به کار بردن
۷۶ - بازگردانیدن	۷۰ - اوژولیدن
۷۶ - بازگشتن	۳۸ - اوسون خواستن
۷۴ - بازی کردن	۶۵ - اوسون خواستن
۵۷ - بازی کردن روباه	۳۰ - اوشاندن
۷۸ - بانگ کردن	۷۹ - اوفتیدن
۸۷ - بانگ کردن	۵۴ - اوکندن
۶۰ - بیستن در سخن	۶۶ - اوکندن
۲۹ - بیاسیدن	۲۷ - اوگانه شدن
۷۲ - بتسبیدن	۳۹ - اوگانه کردن
۳۲ - بتکن	۸۰ - ایمن بدن
۶۶ - بیج کردن	۸۵ - ایمن شدن
۶۹ - بیج کردن	۵۵ - باج بستدن
۷۲ - بجشکی کردن	۳۸ - باد روز کردن

بروشیدن - ۳۹	بخروشیدن - ۷۸
برسینه پای رفتن (?) - ۳۳	بخش - ۴۲
برسینه پای رفتن (?) - ۳۳	بخش جدا کردن - ۴۲
بر مرد داشتن - ۹۱	بخشایستن - ۲۹
برابر کردن - ۹۲	بخشایستن - ۳۴
براسکازیدن - ۶۹	بخشایستن - ۳۷
بر انداختن - ۴۵	بخشایستن - ۵۳
بربط ساختن - ۸۰	بخوابانیدن - ۶۸
بر تافتن - ۷۱	بخوابانیدن - ۸۳
بر خورداری کردن - ۴۱	بخواندن گوسفند را از بیج بیج کردن - ۶۶
بر دادن - ۸۵	بخواوانیدن - ۶۸
بروشیدن - ۳۹	بخواوانیدن - ۶۹
برسیدن - ۸۶	بد شدن - ۷۵
برغول - ۴۲	بد شدن - ۷۸
برغول کردن - ۶۶	بد گفتن پس پشت - ۲۸
برکردن واکسی - ۷۴	بددل شدن - ۶۰
برگردانیدن - ۸۷	بدوذ رسیدن - ۳۸
برگماشتن - ۶۷	بدسگالیدن - ۵۴
برمانیدن - ۸۷	بدگوهری کردن - ۷۲
برمرد داشتن - ۷۲	بدو درآمدن - ۶۴
بروانیدن - ۶۹	بدوسیدن - ۹۱
بروت - ۲۸	بدوسیدن - ۹۱
بروت بدمیدن - ۵۳	بدی گفتن - ۷۶
بره (به ره؟) داشتن - ۶۴	بر - ۷۶
برهانیدن - ۸۵	

بلغانیدن - ۸۱	برهانیدن - ۸۵
بلند زدن در کسی - ۷۰	برهنه - ۲۷
بلند کردن - ۷۰	برهنه شدن - ۸۹
بماندن - ۷۵	بریده شدن - ۸۲
بماندن - ۸۶	بریده گردانیدن - ۶۴
بنا بر آسمانه کردن - ۵۶	بزرگ شدن - ۷۸
بنالیدن - ۷۸	بزرگ شدن کار - ۶۲
بناه - ۶۵	بزرگ ورآمدن - ۷۴
بنده گرفتن - ۷۰	بزرگی کردن - ۵۷
بنشانندن - ۸۸	بزیدن - ۳۲
بنمودن - ۸۹	بساطی کردن - ۴۵
بوسه دادن - ۶۳	بستن در سخن - ۶۰
بونده - ۲۴	بسندگی کردن - ۲۸
بونده شدن - ۵۳	بسندی یا بسندگی گرفتن به چیزی -
بونده شدن - ۵۳	۳۸
بونده کردن - ۵۳	بسیار واگردانیدن - ۷۱
به آب فرو بردن - ۶۶	بسیدن - ۶۱
به آدینه شدن - ۶۹	بشدن - ۸۳
به انگشت نمودن - ۴۳	بشکافتن دیوار - ۸۲
به بالا شدن - ۷۶	بشلیدن - ۳۷
به پای کردن - ۶۴	بشناختن - ۷۱
به پایه در شدن - ۸۱	بفرمودن - ۸۷
به پیش اندر برفتن اشتر و غیره - ۸۳	بگذاشتن - ۸۶
به جای دیگر به پای کردن - ۶۴	بگزیدن - ۶۸
به جنازه شدن - ۸۸	بگفتن بدروغ - ۵۶

- به چشم بگردانیدن - ۶۷  
 به خویشتن کشیدن - ۶۸  
 به دو در آمدن - ۶۴  
 به رنج نمودن - ۷۰  
 به روی اندر آوردن - ۶۵  
 به زلت آوردن - ۸۱  
 به سر آمدن - ۸۲  
 به سر بنمودن - ۴۲  
 به شدن بیماری - ۸۰  
 به شک افکندن - ۶۸  
 به صاروج کردن - ۶۹  
 به عاریت دادن - ۸۴  
 به کار شدن - ۷۸  
 به کسی استوار شدن - ۸۰  
 به گردن درآوردن - ۸۴  
 به گردن درآوردن - ۸۴  
 به گمان افکندن - ۷۱  
 به گناه بر دایم بدن - ۶۶  
 به ناخن خراشیدن - ۸۷  
 به نعمت شدن - ۳۵  
 به نیرو شدن - ۹۱  
 به نیکی شدن - ۶۳  
 به هر راهی گشتن - ۸۶  
 به هزیمت شدن - ۸۳  
 به هلاکت سپردن - ۸۴  
 به هم جای آوردن - ۵۷  
 به هم جای کردن - ۴۱  
 به هم کردن - ۴۷  
 بهتان گفتن - ۴۹  
 بهره گرفتن - ۶۳  
 بهشتن - ۷۵  
 بیاراستن - ۹۱  
 بیاوردن - ۸۳  
 بیخ کن کردن درخت - ۴۱  
 بیدادی کردن - ۸۱  
 بیراسته شدن - ۶۵  
 بیرون آمدن از فرمان - ۳۰  
 بیرون بخزیده - ۷۸  
 بیرون شدن - ۵۶  
 بیزه - ۵۵  
 بیستادن - ۸۱  
 بیش دادن - ۵۸  
 بیش دادن - ۷۶  
 بی‌کار کردن - ۷۰  
 بیوسیدن - ۵۶  
 بیوکندن - ۶۵  
 پاداش دادن - ۸۸  
 پاداشت دادن - ۵۳  
 پاسیدن - ۵۵  
 پاکی جستن - ۹۱

پنهان کردن - ۸۶	پاکیزه شدن - ۷۷
پوده - ۳۵	پای گشادن - ۸۷
پوست برافکندن - ۸۶	پدید آوردن - ۸۶
پوشیده گفتن - ۸۷	پذیرفتاری کردن - ۴۷
پی بردن - ۳۸	پذیرفتن - ۷۳
پیچاکی - ۳۳	پر شدن - ۸۹
پیر شدن زن - ۸۷	پر کردن - ۷۶
پیر کردن - ۶۸	پراکندن - ۶۱
پیش‌دستی کردن - ۸۰	پراکندن - ۶۳
پیشی کردن - ۷۷	پردخت کردن - ۶۶
پیکارگن شدن - ۳۴	پردخت کردن - ۴۵
پینه - ۲۸	پرکارکردن واکسی - ۷۴
پیوستن به لطف - ۷۳	پرکندن - ۵۴
پیوسته شدن - ۶۳	پرواز زدن گرد بر گرد - ۷۶
پیوسته شدن - ۸۰	پرهیزکاری کردن - ۸۹
پیوند درهشتن - ۴۷	پرهیزکاری کردن - ۹۱
تاختن - ۵۵	پزوهیدن - ۶۹
تخمه - ۷۷	پس روانیدن - ۴۱
تدبیر کردن - ۷۶	پس یکدیگر آمدن - ۹۲
ترسیدن - ۷۶	پُسر - ۶۵
تروش - ۶۶	پشت بازخدای نهادن - ۵۷
تسبیدن - ۷۲	پشت بازنهادن - ۸۵
تشنه شدن - ۷۳	پشتیوان - ۳۰
تشنه شدن - ۷۳	پشختن - ۵۹
تشنه شدن - ۸۱	پند گرفتن - ۸۹

جماشی کردن - ۴۹	تشویر خوردن - ۷۷
جمله شدن - ۶۲	تعزیت کردن - ۴۷
جنازه - ۸۹	تکیه ورکردن - ۶۴
جنبانیدن - ۷۶	تمام رسیدن مرد به بالغی - ۸۵
جنبانیدن ستور - ۵۷	تمام شدن در زیرکی ... و جمال و جزآن - ۶۲
جنییدن - ۷۸	تنگ آمدن - ۸۹
جنییده شدن - ۳۶	توانستن - ۴۴
جورد سرین شدن - ۳۳	توانگر شدن - ۹۲
چربش - ۷۷	توده ریگ ریخته (اصل: ویخته) شدن - ۶۲
چربشت - ۴۵	توه شدن - ۵۴
چربشگن - ۳۴	توه شدن - ۵۸
چره - ۷۰	توه شدن - ۷۵
چشم داشتن - ۸۸	توهی کردن - ۵۵
چشم درد ایستادن - ۵۴	تهی شدن شکم - ۶۸
چک کردن - ۳۰	تهی شدن شکم - ۶۹
چگونه(؟) کردن یک وادیگر - ۷۴	تهی کردن - ۸۶
چوب بکندن - ۷۵	تیز کردن - ۷۰
چهره کردن - ۹۲	تیمار خوردن - ۵۹
چیزی به جای نهادن - ۷۰	تیمار داشتن - ۳۵
چیزی نوادادن - ۸۵	جادوی کردن - ۶۹
حاجت بدن - ۸۰	جامه در پوشیدن - ۸۹
حرز کردن - ۵۲	جامه سوگ - ۴۴
حرمت داشتن - ۸۸	جاه (= جای) - ۸۲
حزر کردن - ۴۶	
خاز - ۲۵	



خاموش بدن - ۶۷	خوانا کردن - ۸۴
خبر دادن - ۸۶	خوانانیدن - ۶۹
خبه کردن - ۳۷	خوانانیدن - ۶۹
خُجاره - ۲۴	خوانک - ۲۸
خجسته شدن - ۴۸	خواوانیدن - ۶۸
خدای را به پاکی یاد کردن - ۸۶	خواوانیدن - ۶۹
خرامیدن - ۷۴	خودرایی کردن - ۴۰
خُرد و مُرد کردن - ۵۲	خوش عیش شدن - ۶۳
خرسند گردانیدن - ۸۳	خوش منش شدن - ۶۰
خرسندی گرفتن - ۵۰	خوش منش شدن - ۶۲
خرمن دامیدن - ۸۸	خوش منش شدن - ۶۲
خروشیدن - ۷۹	خوض کردن واکسی - ۷۴
خسته - ۴۴	خوفتن - ۲۸
خشکی - ۷۸	خوفتن - ۵۸
خطا فاگذشتن - ۷۳	خوفتن - ۶۱
خلاو - ۴۲	خوفتن - ۷۳
خلیفتی کردن - ۲۹	خون بها بدادن - ۷۵
خوا (= خو، خوی) ها کردن - ۷۲	خوَه کردن - ۳۷
خوابانیدن - ۶۸	خویشتن درافکندن - ۷۹
خوابانیدن - ۸۴	خویشتن را معروف کردن - ۷۱
خوار داشتن - ۸۱	خویشتن ز پس کشیدن - ۶۹
خوار شدن - ۷۵	خویشتن نگاه داشتن - ۷۹
خوار کردن - ۷۷	خیانت کردن - ۹۱
خواراو شدن - ۶۰	خیم ناکردن شمیر - ۵۷
خواستن - ۶۱	خیوافکندن - ۴۸

درآمدن - ۷۶	داغ کردن - ۸۸
درآوردن - ۷۶	دامیدن - ۸۹
درافشیدن - ۲۸	دانستن - ۸۴
دراویدن - ۵۸	دانه بستن - ۷۹
دریزه افکندن - ۷۰	دبُو شدن - ۳۵
درز داشتن - ۸۲	دبُو شدن - ۶۱
درزی کردن - ۵۸	در بی فرمانی افکندن - ۶۶
درست برستن - ۳۵	در بی فرمانی افکندن - ۶۷
درست کردن - ۶۶	در پرده شدن - ۷۹
درست کردن - ۶۸	در پوشیدن - ۹۰
درسه شدن - ۵۸	در پیچیدن - ۷۱
درسه کردن - ۵۳	در حرم شدن - ۶۸
درسه کردن - ۵۸	در خوردن - ۵۹
درشتی کردن - ۴۸	در رسانیدن - ۴۱
درکسی اوفتیدن - ۷۹	در رویانیدن - ۴۴
درکه کردن یا درکردن - ۷۱	در سوراخ شدن مار - ۸۳
درگرفتن - ۸۵	در شدن - ۸۱
درنگ کردن - ۷۵	در گوش افتیدن آواز - ۷۲
درنگ کردن - ۹۰	در گوش افتیدن آواز - ۹۱
درنوشتن - ۶۵	در گوش هشتن - ۵۴
درودن - ۶۲	در ماه حرام شدن - ۶۸
درودن - ۶۳	در نوشتن - ۳۹
دروغ کردن - ۷۵	در نوشته شدن - ۵۰
درهامونی پهن داشتن - ۷۱	در وُحُل افتیدن - ۷۹
درهستن - ۴۷	در هلاکت افتادن - ۹۱

دور (؟) اندر نگرستن - ۹۰	درهم شکستن - ۷۶
دور کردن - ۷۶	دریابندن (؟) درز یابندن - ۷۹
دور ورآمدن - ۷۴	دریافتن - ۷۷
دور ورشدن - ۶۴	دریوش - ۴۲
دوری (= دو رویی) - ۹۲	دژ گستاخی - ۳۷
دوستکار شدن - ۶۲	دست واز داشتن - ۶۸
دوستن - ۵۳	دست‌ها کردن - ۵۸
دوستی کردن - ۸۰	دست‌ها کردن - ۹۲
دوسیدن - ۷۹	دست‌ها گرفتن - ۵۷
دوید - ۵۴	دست یافتن - ۷۷
دویدن - ۲۷	دستان کردن - ۳۱
دیدور شدن - ۸۳	دستها یکی کردن - ۷۴
دیر آمدیدن - ۶۴	دشمنانی گرفتن - ۵۰
دیر آوردن - ۷۳	دشمنایگی کردن - ۴۹
دیر کردن - ۷۱	دشوار گردانیدن - ۸۷
دیرینه شدن - ۷۸	دل بینا شدن - ۸۱
دیوال - ۳۰	دل برداشتن - ۷۳
دیوانگی کردن - ۷۲	دمه گرفتن - ۳۸
ذبیحی ساختن - ۶۳	دمیدن - ۵۳
ذوآبه کردن موی - ۷۱	دمیدن اندام - ۳۶
راد شدن - ۷۸	دندان کودک ور آمدن - ۵۸
رامشتی - ۳۲	دنه شدن - ۳۵
رامشتی شدن به مزدک - ۴۱	دوانیدن - ۴۴
رامشی - ۳۲	دوانیدن - ۸۵
رانده شدن - ۶۳	دودگن شدن - ۳۵

زردین بیرون شدن - ۵۶	رجیدن - ۹۰
زر اندود کردن - ۸۳	رستن خواستن - ۴۰
زر دندان شدن - ۳۲	رُسخ - ۷۷
زرداب - ۳۷	رشت - ۳۱
زرف (= ژرف) - ۳۷	رفیقی کردن - ۷۴
زشت بام شدن - ۴۹	رقعه در دادن - ۸۷
زشتی کردن - ۹۰	رو[ز]ی فره شدن - ۵۹
زکسی وا گفتن - ۸۰	روانیدن - ۶۹
زمان دادن - ۸۷	روده شدن - ۳۴
زندگانی خوش بی رنج شدن - ۵۹	روده کردن - ۳۰
زندگانی کردن - ۷۹	روشن کردن - ۸۹
زود بشدن - ۸۲	روغینه کردن - ۸۷
زودی کردن - ۴۲	روی به کوه ورنهادن - ۷۳
زور (در اصل: رز) گفتن - ۷۶	روی ترش کردن - ۸۹
زورَ یاران شدن - ۳۰	روی مند شدن - ۳۷
زوشی کردن - ۴۸	ریخ زدن - ۵۲
زیادت شدن - ۸۰	ریخته شدن - ۶۲
زیرک شدن - ۷۷	ریزیدن - ۶۱
زیرک شدن - ۷۸	ریشیدن - ۵۴
زینهار دادن - ۸۱	زایستان - ۲۶
زینهار نهادن - ۴۲	زیس (اصل: زیس) رها شدن - ۸۲
ساختن - ۷۸	زیس بردن - ۸۴
سازآمدن و ساخته شدن - ۸۴	زیس درآمدن - ۷۶
سالار شدن - ۶۲	زیس فرستادن - ۷۱
سبک شدن - ۷۸	زیبیش فرستادن - ۸۴

سگالیدن - ۷۴	سیک گردانیدن - ۸۱
سوداکندن (?)- ۵۷	سییل کردن - ۴۱
سودن - ۷۶	سیاس گرفتن - ۵۷
سولاخ - ۲۹	سیاه کردن - ۴۵
سولک - ۴۳	سُپخت کاری کردن - ۲۸
سهارگن شدن - ۳۴	سپخت کاری کردن - ۲۵
سیاست کردن - ۵۷	سپش (اصل: سبش) جستن - ۷۲
سیاه کردن دوید - ۶۹	سپوختن کسی را - ۴۶
سیر (اصل: سیز (?)) آمدن - ۸۵	سپوزکاری کردن - ۴۹
سیر شدن - ۶۷	ستندن - ۵۵
شاخ کردن - ۸۲	سِنُور - ۴۱
شاخ کردن درخت - ۶۷	ستور به عاریت دادن - ۸۳
شاخ کردن خریزه - ۴۴	ستیزه شدن - ۶۱
شاد شدن - ۹۱	سخت آمدن چیزی بر کسی - ۷۵
شبان فریب - ۷۷	سخت بسته شدن کره (= گره) - ۷۲
شپشگن - ۳۴	سخت تیز کردن - ۷۰
شتافتن - ۹۲	سختی کردن در سؤال - ۸۴
شخشانیدن - ۳۸	سخن به پارسی کردن - ۴۹
شخگن - ۳۶	سراپن کردن تیر - ۵۰
شده شدن خراج - ۳۱	سرایستن - ۴۸
شرم زده کردن - ۶۷	سرایستن - ۶۶
شرمگن شدن - ۹۱	سُرخره پدیدار آمدن - ۵۹
شریف شدن - ۶۴	سورشک اوکندن - ۵۴
شغب کردن اسب - ۵۸	سرود گفتن - ۶۸
شک افکندن - ۷۰	سست کاری کردن - ۷۰

- شکافتن - ۷۲  
 شکافتن - ۸۳  
 شکر ادا کردن - ۶۶  
 شکستن انگشت - ۹۳  
 شکسته شدن - ۶۲  
 شکم سخت شدن - ۷۹  
 شکافانیدن - ۳۲  
 شکیبایی - ۲۷  
 شکیزیدن - ۲۹  
 شمار کردن - ۸۳  
 شناسا کردن - ۴۶  
 شنگ - ۵۴  
 شنوا شدن - ۶۲  
 شو - ۵۴  
 شوخگن - ۳۶  
 شوریدن - ۵۰  
 شومیز کردن - ۲۸  
 شوی پوشیدن - ۹۰  
 شیره کردن - ۷۹  
 شیره کردن - ۵۲  
 صاروج - ۶۹  
 صدقه دادن - ۸۷  
 صلیبی کردن - ۴۴  
 صواب جستن - ۹۱  
 طاعت فزونی کردن - ۵۰  
 طنبور زدن - ۵۴  
 عادت گرفتن - ۵۴  
 عاشق شدن - ۷۸  
 عاشق کردن - ۸۵  
 عامه کردن - ۵۷  
 عصابه وربستن - ۷۱  
 غالیه ورکسی کردن - ۷۱  
 غلبه کردن - ۸۲  
 غنچ - ۳۰  
 فاحش زبان بودن - ۳۶  
 فاگذشتن - ۷۳  
 فراز نهادن - ۳۸  
 فرانی - ۷۷  
 فرخال - ۳۳  
 فرمان یک دیگر بردن - ۸۰  
 فرمان بردار کردن - ۸۸  
 فرمان برداری کردن - ۶۷  
 فرمودن - ۸۸  
 فرموش - ۳۵  
 فرو آواریدن - ۵۹  
 فرو آواریدن - ۶۰  
 فرو بردن - ۶۶  
 فرو بردن - ۷۹  
 فرو هشتن شیر - ۶۷  
 فروتنی کردن - ۷۷

- |                        |                        |
|------------------------|------------------------|
| کشک کردن - ۶۲          | فروخواندن آهسته - ۴۸   |
| کف از دیگ هاگرفتن - ۶۳ | فرودهشتن - ۶۶          |
| کفتن - ۷۸              | فره شدن - ۵۹           |
| کنج پشت شدن - ۷۷       | فره لب شدن - ۳۴        |
| کند شدن زبان - ۷۵      | فرهنگ آموختن - ۶۹      |
| کنداد شدن - ۶۳         | فرهنگی کردن - ۴۷       |
| کنداموی برآوردن - ۶۵   | فریفتن - ۳۱            |
| کنداوری کردن - ۷۲      | فشاردن - ۲۷            |
| کور شدن - ۶۰           | فشاردن - ۲۷            |
| کوفته شدن - ۸۲         | فطنه بردن - ۳۵         |
| کیل - ۶۰               | فنا کردن - ۸۶          |
| کدخدا شدن - ۵۶         | قامت نماز کردن - ۴۳    |
| کرا زبان کردن - ۳۹     | قوت دادن - ۴۴          |
| کزدم - ۳۲              | کابین کردن - ۵۸        |
| کشکولی کردن - ۴۷       | کار به سستی کردن - ۲۸  |
| کل‌کله زدن - ۲۹        | کاردرو - ۴۱            |
| کنر / کثر کردن - ۴۹    | کار تنگ آمدن - ۸۹      |
| کواز - ۳۰              | کار سبک شدن - ۷۸       |
| کیاخن شدن - ۵۶         | کارران شدن - ۶۳        |
| کیگن - ۳۳              | کامه کردن - ۷۷         |
| کیل - ۳۶               | کبوتر بانگ کردن - ۸۶   |
| گام نهادن - ۷۳         | کراهیت داشتن جاهی - ۸۱ |
| گرا زبان کردن - ۳۹     | کره گرفتن نان - ۸۸     |
| گرامی شدن - ۶۲         | کریم شدن - ۷۸          |
| گران بار کردن - ۶۶     | کستی گرفتن - ۶۳        |

گواز - ۳۰	گران خواندن نوی - ۹۰
گورده شدن - ۵۳	گربزی کردن - ۵۷
گوز - ۴۱	گرد و رانگیختن - ۷۰
گوزپشت - ۴۰	گردانستن - ۵۸
گوش دادن - ۶۹	گردانیدن - ۶۷
گوشه ورنهادن - ۸۶	گردن برتافتن - ۷۱
گونه روی بگشتن - ۷۶	گرسنه کردن - ۶۹
گوهری شدن - ۳۶	گرسنی - ۴۲
گیا... مدن(?) شدن - ۳۹	گرو کردن - ۸۴
گیسو کردن موی - ۴۴	گروستن - ۲۴
لخشیدن - ۲۷	گروستن - ۴۲
لخشیدن - ۲۸	گروک - ۲۹
لغ - ۳۴	گریدن - ۶۸
لغزانیدن - ۸۲	گست شدن - ۳۱
لک - ۳۴	گشاد بکردن - ۸۷
لود کردن یا لودو (?) کردن - ۵۸	گشکول - ۳۷
لوطی کردن - ۳۰	گشکولی - ۳۷
مالستن - ۵۶	گمارانیدن - ۴۵
ماله زدن - ۵۷	گمیزانیدن یا گمیزانیدن - ۴۴
ماندن - ۷۶	گناه پاک کردن - ۶۹
مانستن - ۴۸	گناه پاک کردن - ۸۷
مانند شدن - ۷۳	گناه کردن - ۷۸
ماه به سر آمدن - ۸۲	گنداد شدن - ۶۳
مبتلی کردن - ۸۱	گوارستن - ۵۳
متهم کردن کسی را - ۸۷	گوارنده کردن - ۸۸



مه آمدن ماه - ۴۱	مجیدن - ۴۸
مهر بردن - ۵۳	محرم شدن - ۶۸
میانجی شدن - ۶۲	مرتک(؟)خرتک(؟) کردن - ۶۷
ناپسندگی کردن - ۶۰	مُرد فرزند شدن - ۶۰
ناپسندی کردن - ۳۵	مرده فرزند - ۳۴
ناپیدا کردن - ۸۴	مزدک - ۴۱
ناچیز کردن - ۸۸	مزیدن - ۴۸
نادره گفتن - ۶۶	مژه - ۳۸
ناریزدن - ۷۹	مژه‌مند - ۳۸
ناسپاسی - ۲۸	مسکه - ۷۶
ناشکیبی کردن در بیماری - ۵۹	مشت؟ نمشت؟ - ۸۶
نالیدن - ۷۸	مشتو - ۴۳
نالیدن - ۹۰	مقام کردن - ۹۱
نابسته کردن - ۴۴	مکیدن - ۴۸
نابیدخریدن - ۸۰	منش خوش گرفتن - ۳۶
نجم‌نجم کردن - ۴۶	منش ورکاری نهادن - ۷۵
نسود - ۳۷	منشت - ۳۳
نشاطی کردن - ۴۱	منشت بزدن - ۲۸
نشانندن - ۸۸	موجیدن - ۵۳
نشخوار زدن - ۳۸	موجیدن - ۵۳
نعمت بدادن - ۶۷	مورازه - ۳۱
نعمت پذیرفتن - ۵۷	موزه در پای کردن - ۸۰
نفقه کردن نه به حق - ۸۴	موی بکردن خواستن - ۶۴
نگاشتن - ۷۱	موی به گردن آمدن - ۶۷
نگاه داشتن - ۷۵	موین - ۳۶

نیکو شدن - ۸۰	نگاه داشتن - ۷۵
نیکوی داشتن زن شوهر را - ۷۱	نگرشتن - ۵۵
نیکی خواستن - ۸۱	نگریدن - ۳۷
نیکی کردن واکسی - ۷۴	نگریستن - ۶۲
نیلک بُردن - ۵۵	نگنده - ۴۴
نیمشک - ۸۸	نگه داشتن - ۵۷
وا - ۷۳	نماز افزونی - ۴۸
وا - ۷۴	نماز تطوع کردن - ۹۱
وا - ۷۴	نمودن - ۸۹
وا - ۷۴	نمون گرفتن - ۴۸
وا - ۹۲	نوا دادن - ۸۶
وا کردن - ۵۸	نواختن کودک - ۹۲
وا گفتن - ۸۱	نویاوه - ۴۱
وآبد گفتن - ۶۰	نُوردیدن خواستن - ۶۵
واپزوهیدن - ۶۹	نُوردیده شدن - ۳۹
واپیش کردن - ۴۱	نورسیدن - ۶۷
واجُست کردن - ۳۱	نوی - ۹۱
وادید کردن - ۹۰	نوید دادن - ۸۸
واز ایستادن [در جایی] - ۳۳	نی بسته کردن - ۹۲
واز داشتن - ۶۸	نی بسته کردن رز - ۴۸
وازشدن - ۵۴	نیروا خواستن - ۸۱
واشدن - ۷۱	نیرومند کردن - ۶۸
واشدن - ۸۲	نیست کردن - ۷۰
واشوریدن - ۷۱	نیست کردن - ۸۳
وافرستادن - ۴۳	نیست کردن - ۸۴

ورقفا افتادن - ۶۵	واکردن - ۵۴
ورکردن - ۶۴	واگردانیدن - ۷۱
ورگذشتن - ۵۷	واهم آمدن - ۵۲
ورگردیدن - ۶۵	واهم آمدن - ۸۳
ورگردیدن - ۸۲	واهم دوسیدن - ۷۹
ورنهادن - ۷۳	وایکسو نگرستن - ۶۲
ورنهادن - ۸۶	وایکسو[ی] دیگر گشتن - ۷۸
وشکول شدن - ۳۶	وخشایش [کردن؟] - ۷۲
وشکولی کردن - ۳۹	ور - ۷۱
وشکولی کردن - ۳۹	ور - ۷۳
وی بهر کردن - ۷۵	ور - ۷۵
وی توشه بماندن - ۶۷	ور آمدن - ۵۸
وی توشه شدن - ۶۹	ور آمدن - ۷۴
وی توشه ماندن - ۶۶	ور بام شدن - ۶۵
وی دادی کردن - ۵۸	وَر بُردن - ۵۴
وی راه شدن - ۷۱	ورآغالیدن سگ - ۶۹
وی راه شدن - ۷۲	ورآمدن - ۸۲
وی رشک - ۳۳	ورانگیختن - ۶۹
وی ره افکندن - ۷۴	وربستر خوفتن - ۷۳
وی همتا شدن - ۶۲	وربستن - ۶۴
ویران شدن - ۸۲	وربستن - ۷۱
ویره - ۵۲	ورداشتن - ۵۸
ویهش کردن - ۶۴	ورداشتن - ۷۳
ها - ۲۶	وردمیدن چشم - ۵۷
ها کردن - ۵۷	ورده کردن یکدیگر - ۷۴

هنگارده شدن - ۶۰	ها کردن - ۷۲
هنکار کردن - ۳۲	ها کردن - ۹۲
هنگار گرفتن - ۳۲	ها گرفتن - ۵۷
هنگارد کردن - ۳۲	ها گرفتن - ۶۳
هوافتیدن - ۶۵	ها نهادن شعر - ۶۲
هوهشتن - ۵۶	ها هم رسیدن - ۹۲
یاد کردن - ۵۹	هام کردن - ۵۳
یار شدن - ۸۰	هاموار - ۷۸
یافته کردن - ۴۳	هرمشتن (?) - ۲۷
یکدیگر را بازداشتن - ۹۲	هش - ۴۳
یکرهی - ۴۲	هشتن - ۴۷
	هشتن - ۵۴
	هشتن - ۵۶
	هشتن - ۶۷
	هشتن - ۷۵
	هشته شدن - ۲۹
	هفتار - ۷۷
	هکوی - ۴۸
	هکوی شدن - ۲۵
	هم شکلان شدن - ۶۶
	هم آوازی کردن - ۷۴
	همراهی کردن - ۷۴
	همراهی کردن - ۷۸
	همه بگرفتن - ۷۹
	همیشه بودن - ۷۸